

## بررسی انتقادی کتاب «المجانی من النصوص العرفانیه»\*

سودابه مظفری\*\*

### چکیده

چاپ اول کتاب (تألیف آقایان دکتر عباس اقبالی و سیدرضا میراحمدی) با هدف تدریس درس «قرائت متون عرفانی» به ارزش دو واحد در مقطع کارشناسی زبان و ادبیات عربی تهیه و تدوین شده و در انتشارات دانشگاهی سمت به چاپ رسیده است. در این اثر، نگارندگان ابتدا برخی واژه‌ها و اصطلاحات معمول عرفانی را تعریف کرده و آنگاه جهت تبیین هر چه بیشتر این گونه کلمات و اصطلاحات و نیز آشنایی دانشجویان با متون ویژه عرفانی، گزیده‌هایی از متون قدیم و جدید عرفانی را در کتاب گنج‌انیده‌اند.

از آنجا که سعی مؤلفان، نگارش کتابی بوده است که از آن به صورت یکسان در همه مراکز آموزش عالی استفاده شود، شایسته است که در به حد اقل رسانیدن اشتباهات آن تلاش شود؛ و اگرچه نویسندگان کتاب با این هدف، از کتاب‌های برجسته عرفانی نیز بهره جسته‌اند، به هر حال کتاب نه تنها خالی از اشتباه نیست بلکه اینجانب پس از یک دوره تدریس کتاب، با اشتباهات شکلی و محتوایی بسیاری در آن مواجه شدم که جهت بهره‌مندی هر چه بهتر و بیشتر دانشجویان از مطالب آن، در این مقاله به آنها اشاره می‌شود، با این امید که در چاپ‌های آینده کتاب، تعداد اشتباهات آن کمتر شود.

**کلیدواژه‌ها:** عرفان، تصوّف، زهد، نظم و نثر، نقد

\* عباس اقبالی و سیدرضا میراحمدی، چ ۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵.  
\*\* استادیار دانشگاه تربیت معلّم تهران mozaffari\_arabic@yahoo.com  
تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۸، تاریخ پذیرش: ۸۸/۱۲/۶

## مقدمه

این کتاب با بخش‌های مقدمه و تمهید آغاز شده است، و قبل از باب‌بندی، بخشی با عنوان « در آن وجود دارد که با هدف آشنایی دانشجویان با برخی واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی عرفان، قبل از مطالعه و ترجمه متون، نگاشته شده است.

قسمت اصلی کتاب را سه باب به خود اختصاص داده است:

باب نخست، متون عرفان عملی است مشتمل بر چهار فصل: مقامات، احوال، متون تفسیری عرفانی و گزیده‌هایی از سخنان برخی بزرگان عرفان و تصوّف. باب دوم درباره متون عرفان نظری است که تنها یک فصل با عنوان «متون نثری» را شامل می‌شود.

باب سوم در خصوص متون منظوم عرفانی و مشتمل بر شش مبحث است. در بخش انتهایی کتاب، «فهرست آیات و احادیث» و «واژگان و اصطلاحات» و «فهرست مراجع و مأخذ» گنجانیده شده است.

تلاش نگارندگان در این کتاب، بر آشنایی دانشجویان با متون مختلف عرفان در گذشته و حال معطوف است. اما از آنجا که در هر نوشته، هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف وجود دارد، در نقد کتاب ذکر هر دو جنبه ضروری به نظر می‌رسد تا بر نقاط قوت تأکید و نقاط ضعف در حد امکان کم‌رنگ‌تر شود.

## نقاط قوت

الف - برخورداری از مقدمه‌ای مفید با هدف معرفی متون عرفانی و نیز ویژگی‌های کتاب به دانشجویان؛

ب - دارابودن پیشگفتار (التمهید) مشتمل بر بیان تصوّف و ارکان آن و تفاوت آن با زهد، همچنین توضیح زهد اسلامی و رهبانیت مسیحی، به طریقی که فرق بین زاهد و عابد و عارف، و نیز تفاوت میان مؤمن و عارف در آن به روشنی عنوان شده است؛

ج - برخورداری از بخش « برای آشنایی دانشجویان با برخی اصطلاحات عرفانی و آمادگی ذهنی وی، پیش از آنکه در متون عرفانی با آنها برخورد کند؛

- د - استفاده از سخنان بزرگان عرفان به منظور تبیین اصطلاحات تخصصی؛
- ه - وجود آیه قرآنی مرتبط با موضوع متن، در آغاز هر مبحث؛
- و - اشمال کتاب بر پاورقی در خصوص معرفی مشاهیر عرفان و تصوف - که در متن کتاب از آنها نام برده شده است - همراه با ذکر منابع؛
- ز - دارا بودن بخش «مسردالمفردات والمصطلحات» جهت سهولت دستیابی دانشجو به معانی واژگان و اصطلاحات تخصصی؛
- ح - برخورداری از فهرست آیات و احادیث.

### نقاط ضعف

- انتخاب رنگ تیره برای طرح روی جلد، گویای ظلمت و کدورت دنیای عرفان و تصوف است؛ و معنای منفی را برای عرفان در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. حال آنکه عرفان حقیقی، مایه روشنایی و فروغ دیده و قلب و ذهن انسان است.
- از آنجا که در هر مبحث از کتاب، لزوماً از سخنان عارفان و متصوفه به عنوان شاهد استفاده شده است، اختصاص فصلی به این امر تحت عنوان «مختارات من کلمات العرفاء والصفیین» زاید به نظر می‌رسد.
- باب دوم اثر، درباره «متون عرفان نظری»، تنها مشتمل بر یک فصل است که به متون نثری اختصاص دارد. باب سوم نیز در بردارنده متون شعری است؛ حال آنکه این باب هم می‌تواند به عنوان فصل دوم باب دوم قرار گیرد. همچنین، این سؤال مطرح است که آیا یک باب را می‌توان در یک فصل با شش صفحه خلاصه کرد.
- متون کتاب از منابع مختلفی برگرفته شده است و نگارندگان مطالب را صرفاً انتقال داده‌اند و از ایجاد انسجام و تناسب بین آنها غافل مانده‌اند. از جمله نشانه‌های بارز این ناهماهنگی، وجود برخی ضمائر بدون مرجع در جملات است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

صفحه ۱۳، سطر آخر، پاراگراف ۱: ضمیر «واو» در «لم يتأثروا»؛

صفحه ۲۴ (التوحيد)، پاراگراف آخر: ضمیر «هم» در «

صفحه ۴۵، پاراگراف ۳: ضمیر «ه» در «قلبه»؛

صفحه ۸۵ (التوکل)، پاراگراف ۲: ضمیر «ه» در «كان ينسبه إلى نفسه»؛

صفحة ۲۲۱ (الاستعفاء): ضمير «ه» در «تکلیفه»؛

صفحة ۲۳۵ (النجم): ضمير «ه» در «له».

– همچنین، عدم یکنواختی میان ضمائر در یک مبحث با جملات مرتبط به هم از علائم آشکار این بی‌توجهی است:

صفحة ۵۵: در پاراگراف دوم، از ضمير مفرد مذکر مخاطب استفاده شده، حال آنکه در ادامه و توضیح این پاراگراف، ضمير مفرد مذکر غایب به کار رفته است.

– گاه بین ضمائر و مرجع آنها نیز عدم تطابق ملاحظه می‌شود:

صفحة ۲ (شماره ۳): ضمير «ه» در «لاقترابه» به «السَّجْع والوزن» بازمی‌گردد؛ بنابراین، «لاقتراهما» صحیح است.

صفحة ۸، پاراگراف ۲: فعل «تنبع» ضمير مستتر «هی» دارد که به «أساسه و مصدر حکمته» بازمی‌گردد؛ بنابراین، ضمير با مرجع تطابق جنسی ندارد.

صفحة ۳۱، سطر دوم: «ثانیها» صحیح است نه «ثانیهما»؛ زیرا ضمير به «  
برمی‌گردد.

صفحة ۳۱، سطر چهارم: ضمير فاعلی مستتر در «لیصل» به «نفس برمی‌گردد»؛ بنابراین، «لتصل» صحیح است.

صفحة ۳۳ (واژه ۳): ضمير در «له» به «أصحاب» برمی‌گردد؛ بنابراین «لهم» درست است. صفحه ۵۰ (المصطلحات، شماره ۱۰): مرجع ضمير «ها» در «استحقارها» کلمه «الذَّنب» است؛ بنابراین «استحقاره» صحیح است.

صفحة ۵۹، پاراگراف آخر: مرجع ضمير «ها» در «تناولها» واژه «قلب» است؛ پس «تناوله» درست است.

صفحة ۶۰ (المصطلحات، شماره ۶): بعد از «الَّذین» فعل «أدر کوه» صحیح است نه «أدر که». صفحه ۶۲ (عرض عام): در «امتلاؤها» ضمير «ه» باید جایگزین «ها» شود؛ چرا که مرجع ضمير، واژه «القلب» است.

صفحة ۶۶، خط دوم: ضمير «ه» در «لاتنفر عنه» به «الدُّنیا» بازمی‌گردد؛ پس «عنها» صحیح است.

صفحة ۷۸، خط دوم: از آنجا که فاعل افعال «یستحسن» و «صدر» به «  
صحیح این افعال «تستحسن» و «صدرت» است.

صفحه ۷۹، پاراگراف ۲: فاعل فعل «تشرک»، «العبد» است؛ پس فعل «یشرک» صحیح است.

صفحه ۸۰: ضمیر «ه» در افعال «یصیبه» و «یفوته» به «الأنفس» برمی گردد؛ بنابراین باید به «ها» تبدیل شود.

صفحه ۹۹، سطر آخر: فعل «یتولد» مشتمل بر ضمیر مستتر «هو» است که باید به «المحبّه» برگردد، اما تطابق جنسی ندارند.

تذکر: در کتاب «اللمع» (ص ۸۶)، واژه «ذلک» به عنوان فاعل پس از آن آمده است. صفحه ۱۰۲ (المصطلحات، شماره ۳): ضمیر عائد در «أولاه» با موصول «التي» تطابق ندارد.

صفحه ۱۱۷، پاراگراف ۲: پس از اسم موصول «من»، فعل «اشتاقت» صحیح است نه «اشتاقت». صفحه ۱۱۹: در شرح «التغذی بالسمع» آمده است: «...»

«...». ضمیر در «یدرکها» و «منه» به یک مرجع یعنی «معان» برمی گردد، حال آنکه یکی ضمیر مفرد مؤنث و دیگری ضمیر مفرد مذکر است.

صفحه ۱۲۵، پاراگراف ۱: ضمیر مستتر در «تضجر» به «العبد» ارجاع می شود؛ پس «یضجر» صحیح است.

صفحه ۱۲۸): مرجع ضمیر «ه» در افعال «لا یعارضه» و «مقامه»، به ضمیر «هی» مستتر در «کانت» بازمی گردد؛ بنابراین باید «ه» به «ها» تبدیل شود. صفحه ۱۳۶، پاورقی ۲: در «غیرهم»، ضمیر «هما» درست است نه «هم». صفحه ۲۳۵ (النثر والنظم): ضمیر «هم» در «مدحه» باید جایگزین ضمیر «ه» شود. صفحه ۲۳۲ (الکرام الکاتبین): نخست ضمیر «هم» ذکر شده است سپس صیغه مثنی «سُمیا الکرام الکاتبین».

– تداخل متن های مباحث مختلف نیز نشانه عدم انسجام بین متون و غفلت نگارندگان است:

صفحه ۵۸: در ضمن «نصّ فی التّقوی»، متنی درباره «الورع» گنجانیده شده، حال آنکه بخشی به «نصّ فی الورع» اختصاص یافته است.

– ناقص بودن بعضی جملات نیز نشانه بارزی از سرهم بندی کردن نوشته های منابع

مختلف بدون دقت لازم و ایجاد تناسب میان آنها است؛ چنان که در صفحه ۸۵ (الفرق بین التوکل و...)، جمله « بدون مبتدا آمده است. »

– همچنین برخی متن‌ها به صورت پراکنده و نامنظم آمده است؛ چنان که در صفحه ۶۱ ( )، در تقسیم ورع به چهار گونه، ابتدا سه نوع ورع به دنبال هم ذکر شده و قبل از نام بردن از نوع چهارم، درباره انواع دوم و سوم بحث شده و آنگاه نوع چهارم شرح داده شده که قبلاً نامی از آن به میان نیامده است.

ذکر مبحث «شوق» و متعلقات آن در ادامه مبحث «الصبر» چه مناسبتی دارد؟ چنان که « نیز به این امر اختصاص یافته است. »

### ۵. از جمله اشتباهات محتوایی کتاب:

در صفحه ۱۱۸ (عرض عام)، ذکر لفظ «صعاليك» برای «سالکین راه حق» مناسب نیست؛ زیرا این لفظ در زمانی خاص به گروهی از نیازمندان اطلاق می‌شد که بر سر راه اغنیا قرار می‌گرفتند، اموال و ثروت بادآورده آنان را غارت و میان تنگدستان تقسیم می‌کردند.

در صفحه ۱۱۸ مبحث «الأنس»، در قسمت «نص فی الأنس» تناقض وجود دارد. در بیان سه درجه انس، پس از تبیین الأنس بالشواهد، با «استحلاء الذکر» مثال زده شده حال آنکه «استحلاء الذکر» خود تکمیل‌کننده درجه اول انس است.

در صفحه ۱۲۸ (نصوص فی المکاشفه)، در بیان درجات مکاشفه و توضیح درجه نخست، جمله به گونه‌ای آمده است که معلوم نیست آیا این شرح درباره مکاشفه است یا صاحب مکاشفه؛ چرا که ضمائر مفرد به کار رفته در آن، به لفظ «مکاشفه» بازمی‌گردد.

در صفحه ۱۳۲ (نصوص فی المعرفه، شماره ۴)، در بحث از وجوه سه گانه معرفت، به توضیح « اکتفا شده و دو معرفت دیگر – «اقرار» و «حقیقت» – مغفول مانده است؛ حال اینکه اگر قرار بر شرح انواع معرفت است، باید همه وجوه آن تبیین شود.

در صفحه ۱۳۹ (عرض عام)، در تعریف شکر آمده است: «... و لما كان معظم النعم من الله...». گویی که – نعوذ بالله – بعضی از نعمت‌ها از غیر او است.

صفحه ۱۵۰، پاراگراف آخر: توضیح «السفر الأول» کاملاً نامفهوم و از لحاظ ساختار جمله مبهم و غیراصولی است؛ چه، لفظ «جنبه» در فارسی و عربی به یک معنی نیست.

۶. در برخی مباحث، بخش «عرض عام» بسیار طولانی است، حال آنکه کتاب با هدف

قرائت و ترجمه متون تدوین شده است و به مقدمه طولانی نیاز ندارد. چنان که در مبحث «حدود دو صفحه به «عرض عام» اختصاص یافته است (ص ۴۴).

و گاهی تعاریف موجود در بخش «عرض عام» در «نصوص» تکرار شده است؛ از جمله در «المبحث الرابع»، در هر دو بخش تعاریف متعددی از «زهد» آمده است که بهتر بود به «نصوص فی الزهد» اکتفا می‌شد، و «عرض عام» زاید به نظر می‌رسد.

۷. از آنجا که هدف از تدوین این اثر، قرائت و ترجمه متون عرفانی تحت عنوان درس «قرائت متون عرفانی» است، طرح پرسش‌هایی پیرامون محتوای مباحث در قالب «أسئلة و تمارین» ضروری به نظر نمی‌رسد؛ بلکه این امر در باب «متون تخصصی عرفان» می‌گنجد.

۸. تبیین معنا و مفهوم واژگان و اصطلاحات در بخش پایانی تحت عنوان «مسردالمفردات والمصطلحات» کفایت می‌کند و تکرار آنها در خاتمه هر مبحث زاید به نظر می‌رسد. از جمله کلمات و اصطلاحات که در انتهای مباحث مختلف تکرار شده، به قرار زیر است:

» « « در صفحه‌های ۴۲ و ۹۵؛

«الإخلاق» در صفحه‌های ۵۰ و ۱۹۷؛ و «التفرید» در صفحه‌های ۱۴۳ و ۱۵۷.

ضمن اینکه واژه‌ها به یک روش معنا نشده است. در مورد بعضی، نخست معنای لغوی آمده است و سپس معنای اصطلاحی آنها؛ و در مورد برخی دیگر، یا به معنای لغوی اکتفا شده است یا به معنای اصطلاحی. حال آنکه بهتر بود ابتدا معنای لغوی هر واژه می‌آمد و بعد معنای اصطلاحی آن.

این ناهمگونی، در تبیین الفاظ به صیغه جمع نیز ملاحظه می‌شود: در مورد برخی از این کلمات، ابتدا مفرد آنها ذکر شده است و سپس تبیین معنا شده‌اند؛ و در مورد بعضی دیگر، این ویژگی صدق نمی‌کند. نمونه بارز آن را در یک صفحه (۲۲۲) در مورد واژه‌های «حذافیر»، «البدایات»، «البصائر» و «البوارق» به وضوح می‌بینیم.

۹. شماره‌گذاری مطالب یک مبحث کامل و دقیق نیست؛ چنان که بعضی مطالب

شماره‌گذاری شده‌اند و در مورد برخی دیگر از این نظر اهمال شده است:

در صفحه ۴۵ ( )، «الثالث» بدون مسبوق بودن به «الأول والثانی» ذکر شده است.

همچنین، در صفحه ۴۶ (همان مبحث)، پس از شماره ۳، شماره ۵ آمده است. این اشکال در صفحه ۵۵ ( ) نیز وجود دارد.

۱۰. در برخی مباحث که مطالبی با اقسام متعدّد دارد، تقسیمات به طور صحیح نوشته

نشده: بعضی در صدر پاراگراف نوشته شده است و برخی در میانه پاراگراف:  
 صفحه ۳۰ ( ) : « » « » « ابتدای پاراگراف،  
 و « » « در میانه پاراگراف.  
 صفحه ۴۶ ( ) : « » « در وسط، » « » «  
 در وسط.

همچنین برای توبه دو تقسیم مختلف ارائه شده است بدون در نظر گرفتن اعتبارات  
 مختلف آن؛ چنان که در صفحه ۴۴ شامل « » « » «  
 « و در صفحه ۴۶ شامل « » « » « است.

این تناقض و تعدد در تقسیم بندی، موجب عدم درک صحیح دانشجو از یک تقسیم بندی  
 واحد و قابل قبول شده و دانشجو به یک نتیجه منطقی دست نمی یابد. چنان که این امر در  
 مبحث « (ص ۱۳۲، شماره ۵) تکرار و دو گونه تقسیم از جنید برای معرفت ذکر  
 شده است.

در قسمت «نصوص» بهتر است به جای ارائه تعاریف متعدد از یک اصطلاح، آن را به  
 بخش های مختلف تقسیم می کردند: بخش ۱ شامل تعریف جامع و کامل آن اصطلاح،  
 بخش ۲ ذکر اقسام آن، بخش ۳ بیان مراتب و درجات یا مقامات آن، و بخش ۴ طبقات  
 مردم یا اصحاب آن.

۱۱. بعضی جمله بندی ها نامفهوم و غیر سلیس است:

صفحه ۱۷، پاراگراف ۱: به جای «زاهد الأ أول» باید «أول زاهد الأ» قرار می گرفت.  
 صفحه ۴۵ (التو): «أما الندم یعنی تألم القلب وحزنه على الذنب الذي هو روح  
 التو» چنین تصحیح شود: «

« ادامه آن، یعنی «غیر مقدور» نامفهوم است: چه چیزی مقدور نیست؟

صفحه ۶۷ (الفقر): « ... »

به این صورت تصحیح شود: « ... »

صفحه ۸۵ (الفرق بین التوکل و...)، پاراگراف ۲: «والتسليم هو أن نسلّم كل أمر كان  
 ينسبه إلى نفسه إلى الباري تعالى»، به این صورت صحیح است: «والتسليم هو أن يسلم الإنسان  
 إلى الباري - تعالى - كل أمر كان ينسبه إلى نفسه».

صفحه ۱۲۷ ( ) : جمله «

« چنین تصحیح شود: »

«.

صفحه ۱۵۰ ( ) پاراگراف ۲: »

« بهتر است چنین اصلاح شود: »

«.

۱۲. به نام برخی از منابع، هم در متن کتاب و هم در پاورقی اشاره شده است:

صفحه ۶۷: «التعريفات»، صفحه ۸۶: «منازل السائرین» و «جامع السعادات»، صفحه

۱۱۴: «أوصاف الأشراف»، صفحه ۱۴۰: «.

۱۳. در بسیاری موارد، در ذکر نقل قول‌ها یک شیوه رعایت نشده است: برخی از آنها درون علامت‌ویژه نقل قول (گیومه) قرار گرفته‌اند و بعضی دیگر بدون علامت آمده‌اند؛ که به دلیل فراوانی این مسئله، تنها به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود: صفحات ۸۶ و ۸۷، ۱۴۰ و ۱۴۱.

۱۴. در بسیاری از کلمات مشدد یا مهموز، علامت تشدید یا همزه روی حرف مورد نظر قرار نگرفته است؛ که به دلیل کثرت این اشتباه در کتاب، تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

صفحه ۱: «النصوص»، «الاسلامی»، «النظری»، «الاطلاع»؛ صفحه ۳۲: «الشاهد»، «الشبلی»، «الحق»؛ صفحه ۱۷۰: «علی»، صفحه ۱۷۱: «یضاذ». صفحه ۹۵ (شماره ۲): واژه « (مشدد) صحیح است (در صفحه ۲۳۷ تکرار شده است)؛ صفحه ۱۹۷ (شماره ۱۲): فعل «نمت»: با تشدید صحیح است «نمت» (این امر در جمله: «ما حلّ بی هوی نمت بها عبرتی»، و نیز در صفحه ۲۳۷ تکرار شده است).

۱۵. بعضی از مطالب یا الفاظ مکرر آمده است:

صفحه ۱۰: در تعریف «تصوّف»، قول «رویم» دو بار نقل شده است.

صفحه ۲۳۴ و ۲۳۵: واژه «ملکوت» مکرر معنی شده است.

صفحه ۲۲۱: واژه «الاستجمام» دو بار به دنبال هم آمده است.

۱۶. حروف عطف در متن کتاب و به‌ویژه در ابتدای پاراگراف‌ها به‌وفور تکرار شده،

که از جمله آنها است: صفحات ۶ تا ۱۸، ۵۹، ۶۰، ۱۰۶.

۱۷. در نگارش برخی نام‌ها دقت لازم نشده است:

در صفحه ۱۶۴، نام «الفضیل بن عیاض» در متن کتاب مقرون به «أل» است حال آنکه همین اسم در پاورقی بدون «أل» آمده است: فضیل بن عیاض.  
 در صفحه ۱۶۰، در عنوان «أبو الحسن النوری» و در متن «أبو الحسن النوری» آمده است.  
 ۱۸. اشکالات چاپی در این اثر فراوان به چشم می خورد:  
 در صفحه ۲ (پاورقی ۵): «الشیخ عبدالکریم الکستربی» و در صفحه ۴ (در متن کتاب)، «الشیخ عبدالکریم الکسنزایی» آمده است. که البته این مورد به علت قلم به کار رفته در متن است که دو حرف «نز» را به صورت دو حرف «تر» نشان می دهد.  
 در صفحه ۱۲۱، واژه «الإنشاء» به صورت «الإنشاء» آمده است.  
 در صفحه ۲۲۵ (الحاظی)، واژه « » « » چاپ شده است.  
 در صفحه ۶، پاراگراف ۲، فعل «لیمکن» به اشتباه «لمیکن» چاپ شده است.  
 در صفحه ۳۱ (المصطلحات ۲/)، «إفراد قلب» در واقع «إفراد القلب» است.  
 در صفحه ۳۴ ( )، پاراگراف ۳: «فلان» نکره است و باید منون باشد: «فلان».

در صفحه ۹۲، سطر آخر، « » « »  
 در صفحه ۵۷ (عرض عام): فعل «إتقوا» در آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...» (آل عمران / ۱۰۲) به اشتباه بدون «ألف» آمده است. (... اتَّقُوا اللَّهَ ...)  
 در صفحه ۱۲۸ ( /... )، واژه «الغین» (به معنای «الغیم») درست است نه «الفین».  
 در صفحات ۱۳۵ (پاورقی ۱) و ۱۴۰ (پاورقی ۳)، « » « »  
 آمده است.

۱۹. در متن کتاب، اشتباه نحوی بسیار زیادی مشاهده می شود:  
 در صفحه ۷، پاراگراف ۲، «أخذت فی الوضوح» صحیح نیست؛ زیرا خبر افعال مقاربه و به ویژه افعال شروع لزوماً باید جمله مصدر به فعل مضارع باشد (شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ج ۴، ص ۲۱۳، النحو الواضح، ص ۱۰۵)، و لذا «أخذت تتضح» صحیح است.  
 در صفحه ۷، سطر آخر، به جای «وسَّع الکلام»، «توسَّع فی الکلام» آمده است.  
 در صفحه ۸، پاراگراف ۱، «واضحٌ ممَّا تقدَّم» با نکره شروع شده است؛ حال آنکه ابتدا به نکره غیر مسوَّغ جایز نیست (شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ج ۴، ص ۱۹۱؛ النحو الواضح،

ص ۷۱؛ بنابراین، «مما تقدّم واضح» با تقدّم متعلّق به خبر محذوف بر مبتدای نکره صحیح است.

در صفحه ۱۵، پاراگراف ۷، «شرائط» جمع مکسر بر وزن «فعاثل» با دو حرف پس از «ألف» جمع، غیرمنصرف است، و بنابراین «شرائط» نادرست است.  
در صفحه ۱۹، پاراگراف آخر، افعال «یبعده» و «یقرّب» متعدّی هستند و به مفعول به نیاز دارند؛ بنابراین، «یبعده» و «یقرّب» صحیح است.  
در صفحه ۲۰، سطر ۲، از آنجا که فعل «یقبل» به «أن يعرض» عطف می‌شود، باید منصوب شود.

در صفحه ۲۴ (التّوحد)، رفع «شیء» بعد از اسم شرط «مهما» و فعل متعدّی «تصوّر» در جمله «مهما تصوّر فی نفسک شیء» صحیح نیست. باید «شیئاً» منصوب و مفعول به برای فعل «تصوّر» قرار گیرد که در این صورت، «مهما» مبتدا است. (المعجم المفصل فی الإعراب، ص ۴۳۶)

در صفحه ۲۵ (الجمع والفرق)، برای عطف اسم دیگری به اسم بعد از «إمّا» تفصیلی، باید «إمّا» پس از حرف عطف «و» تکرار شود و به حرف عطف «أو» نیاز ندارد (معنی اللّیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۱۲۷؛ المعجم المفصل فی الإعراب، ص ۷۱؛ شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۲۳۴)؛ بنابراین، «إمّا سائلاً أو داعياً أو مُثنیاً أو...» صحیح نیست.

در صفحه ۲۹ (پاورقی ۱)، صفت «...» برای «کتاباً» صحیح است نه «کثیراً».  
در صفحه ۳۱ (السّماع)، «...» «...» مفعول به و منصوب است نه مرفوع.

در صفحه ۳۲ (الشّاهد)، سطر ۱، واژه «الغالب» خبر مقدّم «کان» است و باید منصوب باشد.

در همان صفحه، سطرهای ۳ و ۴، در جمله «فهو بشاهد العلم»، حرف «باء» از چه نوع است و چرا بر خبر مبتدا وارد شده است؟

در صفحه ۳۲، پاراگراف ۲، در «...» باید بین دو «الحقّ»، «واو» حالیه واقع شود.

صفحه ۴۴ (عرض عام): در «إلی ما هو محموداً» نصب «محموداً» چه دلیلی دارد؟  
در صفحه ۴۵، پاراگراف آخر، از آنجا که «عسی» دارای معنای مثبت دارد و برای

دلالت بر امیدواری به کار می‌رود، در جمله «عسی الله أن لا یقبلها» باید «لعلّ جایگزین «عسی» گردد.

در صفحه ۴۶ (شماره ۵)، «ذلک» در «فأول ذلک» به کدام اسم اشاره دارد: اسباب، ترتیب یا اقسام؟

در صفحه ۴۷، جزای جمله شرطی «...» نامشخص است؛ و جمله «فلاینبغی قطع الرجاء...» نمی‌تواند جواب شرط واقع شود، زیرا دخول «فاء» بر فعل مضارع منفی به «لا» در صدر جمله جزا ممتنع است ( ).  
در ضمن، جمله «فقد یكون مثل هذا أيضاً كثيراً» که بین این دو جمله واقع شده است، جمله حالیه به نظر می‌آید که در این صورت باید «واو» حالیه جایگزین «فاء» قرار گیرد، چنان که کلمه «أیضاً» در همین جمله، مفعول مطلق است و حق آن وقوع پس از خبر «یکون» یعنی «کثیراً» است.

صفحه ۴۷، پاراگراف ۲: در جمله «إلی الثواب»، واژه «الصواب» صحیح است.

در صفحه ۵۰ ( و تمارین ۳): «النصوح» صفت برای «...» است؛ پس «...» درست است.

در صفحه ۵۱ (ترجم النصوص)، از آنجا که «عند» متعلق به فعل «یحدث» است، «لأنّ» بر جمله فعلیه داخل شده که این امر خلاف قاعده نحوی است.  
در صفحه ۵۵، پاراگراف ۴، جمله شرطی «إذا انسلخ عن أفعاله...» بدون جزای شرط و ناقص است.

در صفحه ۵۶، پاراگراف ۳، «لما» اسم شرط مختصّ فعل ماضی است (مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۵۳۷؛ المعجم المفصل فی الأعراب، ص ۳۹۲). حال آنکه در این کتاب بر فعل مضارع مجزوم داخل شده است: «لما لم یبق له عمل...»  
در صفحه ۵۹، پاراگراف آخر، از جمله «ما لایقع اسم حلال مطلق»، جار و مجرور «علیه» حذف شده است. (اللمع / ص ۷۰)

در صفحه ۶۵ (ترجم ۲)، «مائلاً» در «أن یری نفسه مائلاً» به عنوان مفعول دوّم با مفعول اوّل تطابق جنسی ندارد.

در صفحه ۷۹، پاراگراف ۲، «باء» در «بأنّ الله تعالی» چگونه «بائی» است؟ حال آنکه

«أنّ» و دومعمول آن در محلّ نصب و جایگزین دو مفعول فعل «نری» شده است و دخول «باء» بر آن دلیلی ندارد؛ ضمن اینکه در همین جمله باید به جای فعل لازم «یتنسب» فعل متعدّی «ینسب» قرار گیرد.

در صفحه ۸۱، سطر آخر، « باید به این صورت تصحیح شود: »  
« (اللمع، ص ۸۱).

در صفحه ۸۲، سطر اول، فعل «یثبت» درست نیست؛ صحیح آن «یثبّت» و «قدم» نیز فاعل آن است.

صفحه ۹۷، پاراگراف ۲: در «لم یحبّ الله لقاء»، «لقاء» صحیح است.

در صفحه ۱۰۸، پاراگراف آخر، «فرق» اسم مؤخّر «أنّ» باید منصوب شود: «فرقاً».

در صفحه ۱۱۳، پاراگراف آخر، از آنجا که فاعل فعل «تصفوا» (از مصدر «صفوه» کلمه «همم» است، «الف» زانده در انتهای آن «تصفوا» درست نیست.

در صفحه ۱۱۵، شماره ۳: «الخائف» پس از فعل «لیأمن» فاعل آن محسوب می‌شود و لذا باید مرفوع باشد.

در صفحه ۱۲۲ (شکل و ترجمه ۱)، «و ربّما نعیمها إلى الأجسام» ناقص و نامفهوم است.

در صفحه ۱۲۷، سطر ۷، پس از ذکر کلمات «الإلهام والكشف والذوق»، فعل مفرد مؤنث «لم تكن» صحیح است نه «لم یكونوا».

در صفحه ۱۲۷، سطر ۸، ضمیر فاعلی مستتر در فعل «تفوقه» به چه برمی‌گردد؟

در صفحه ۱۳۶، پاراگراف ۴، جمله «کمال بعضهم» اشتباه، و «کما قال بعضهم» صحیح است. (اللمع، ص ۱۰۲)

در همانجا، ترکیب «أیدی الله» غلط و «ید الله» درست است. (اللمع، ص ۱۰۳)

در صفحه ۱۴۱ (پاورقی ۱)، « (موصوف و صفت) صحیح است نه  
»

در صفحه ۱۴۴ (أسئلة و تمارین ۱)، ذکر ضمیر فصل مؤنث «هی» بین دو اسم مذکر «ما» و «أعلی» اشتباه است.

در صفحه ۱۴۷ (شماره ۲): «(موصوف و صفت) درست است نه»

در صفحه ۱۵۱، پاراگراف ۲، در ترکیب اضافی «الحضرة الأعیان» دخول «أل» بر مضاف اشتباه است.

در صفحه ۱۵۸ (شماره ۲)، علت حذف نون اعرابی افعال «تسمعوا» و «تفهموا» پس از «لعل» چیست؟

در صفحه ۱۶۳، سطر آخر، فعل «يُحَوِّجُكَ» (مضارع باب تفعیل) با تشدید «واو» صحیح است نه تشدید «ح».

در صفحه ۱۷۲، پاراگراف ۲: در « با توجّه به «أهل»، لفظ «واحد» درست است.

در صفحه ۱۷۴، پاراگراف ۲، «بعت» صحیح است نه « ». «

در صفحه ۱۹۴، «من مفکری الإسلام» جارّ و مجرور متعلّق به خبر محذوف بدون ذکر مبتدا است.

در صفحه ۲۰۵ (أسئلة و تمارین/۱)، اسم موصول پس از «الخمر» باید «الذی» باشد نه «الّتی»؛ همچنین، در اینجا « صحیح است زیرا ضمیر «ها» به موصول بازمی گردد.

۲۰. در بخش «المصطلحات والمفردات» هم نیز چنین اشتباهاتی به وفور به چشم می خورد: در صفحه ۲۸ (۱)، در تبیین معنای «همودالطباع»، «إنطفاؤها و خمودها» درست است نه بدون ضمیر (این مورد در صفحه ۲۳۷ تکرار شده است).

در صفحه ۳۱ (۲)، در ابتدای دو جمله «تجريد الظاهر و ترك كل ما...» و «و تجريد الباطن و كل ما...»، ذکر «هو» به عنوان مبتدا ضروری است.

در صفحه ۵۱ (۱۹): فعل «يُغان» به معنای «يُغَطِّي و يُغَشِّي» آمده است نه معادل «يُثقل» (المنجد في اللغة و الأعلام، لسان العرب، المعجم الوسيط).

در صفحه ۶۰ (۱)، واژه «بئر» به معنای «البئر» صحیح نیست؛ بلکه این کلمه به عنوان صفت «بئر» به کار می رود: «...». ( )

در صفحه ۶۵ (۶)، در جمله « میان موصول (الذی) و ضمیر عائد در «منها» تطابق وجود ندارد؛ یا «...»

در صفحه ۱۲۱ (۱۴)، فعل «يُبهر» متعدی است ولی فعل «يتحير» لازم (در این مورد صفحه ۲۳۴ تکرار شده است).

در صفحه ۱۲۶ (۹): « صحیح است.

در صفحه ۱۵۲ (۶)، ترکیب «و هو فرق» یا باید بدون «و» به عنوان خبر «إن» و از نوع خبر جمله باشد و یا «فرق» به تنهایی، که در این صورت خبر مفرد «إن» به شمار می‌رود؛ علاوه بر این، در انتهای کَلّ جمله باید جمله «هو الجمع» به عنوان خبر «ما»ی دوم افزوده شود.

در صفحه ۱۹۶ (۴)، واژه « به معنی «جوانان» بدون تشدید صحیح است. در همان صفحه (۵)، فعل «یغشنی» مجزوم «یغشانی» است نه معادل آن ( این فعل در متن شعر با حرف جزم «لم» مجزوم شده است) (این اشتباه در صفحه ۲۳۷ تکرار شده است).

در صفحه ۱۹۶ (۶)، فعل «أبثت» به معنی «نشرت و فرقت» صحیح است (که لفظ «خبر» به عنوان مفعول پس از آن قرار می‌گیرد)، نه معادل «أخبرت».

(

در ضمن، در ادامه همین مورد (در تبیین معنی «الحاظی»)، جمله شرط «لَمَّا تَقَاضِيَتْ وصلها...» بدون جزا است.

در صفحه ۱۹۷ (۸)، فعل «هَبِي» صيغة مفرد مؤنث مخاطب و ضمیر «ياء» فاعل آن است؛ حال آنکه نگارندگان این ضمیر را با ضمیر متکلم وحده منصوب اشتباه گرفته و به همین دلیل فعل «إفترضنی» را به عنوان معادل آن آورده‌اند ( این اشتباه در صفحه ۱۳۶ تکرار شده است).

در صفحه ۱۹۸ (۱۷)، جمله «بحیث لو سمع المرشد حنینها» شرط بدون جزا است؛ یا باید جزا به دنبال آن ذکر شود و یا به جای آن، علامت ناتمام (... ) بیاید.

در صفحه ۱۹۸ (۲۲)، به دنبال «إن» اسم آن ذکر شده ولی از ذکر خبر آن غفلت شده است.

در صفحه ۱۹۹ (۲۸)، جمله «والحال أن...» نامفهوم است.

در همان صفحه (۳۰)، جمله صله در «ألتی كالمدامع نَمَامَه» ناقص است.

در صفحه ۲۰۳ (۱۲)، « نامفهوم است (این مورد در

صفحه ۲۲۹ نیز تکرار شده است).

در صفحه ۲۰۴ (۱۹): واژه «دَرَب» به کسر «راء» صيغة مبالغه، و به سکون «راء» مصدر

است ( در

«لسالکی دربه» باسکون و به معنی «الطریق» صحیح است.  
در صفحه ۲۰۴ (۲۶)، جمله «هو ما تدلّ صور الکائنات...»: نامفهوم، و صله بدون ضمیر  
عائد است.

در صفحه ۲۰۵ (۳۲)، فعل «بادروا» بدون «ا» آمده است.  
در همان صفحه (۳۴)، در « به جای ضمیر «ه»، « آ آمده است (این مورد  
در صفحه ۲۳۲ تکرار شده است).  
در صفحه ۲۰۹ (۵)، برای اسم جمع «الغافلین» موصول مفرد «الذی» آمده است؛ «الذین»  
درست است.

۲۱. بخش «مسرد المفردات والمصطلحات» نیز نه تنها خالی از اشتباه نیست، بلکه برخی  
از اشتباهات مندرج در شماره ۱۹ (اشتباهات نحوی) در این بخش تکرار شده است. در  
زیر، به بارزترین اشتباهات این بخش اشاره می شود:

در صفحه ۲۱۹، تشدید ضمیر متکلم وحده «ت» در فعل «أبثت» نابه جا است.  
در همان صفحه، در «أجلک» (به معنی «أخرک»)، وجود تشدید بر روی «جیم» صحیح  
است نه بر «لام».

نیز در همان صفحه (الأسرار)، «أل» بر کلمه مضاف (مشاهده) داخل شده است.  
در صفحه ۲۲۰ (الإتحاد)، جمله صله در «  
بدون ضمیر عائد است. «الذی الكل موجود به» صحیح است.

در صفحه ۲۲۱ (الإثم)، برای «العنب» صفت «الأحمر» درست است نه «الحمراء».  
در همان صفحه (الإنتشاء)، «لام» اول در « مشدد است حال آنکه «لام» دوّم و «ذال»  
تشدید دارند.

در صفحه ۲۲۴ (التناغی)، در «ناغی الصبی» واژه «کلمه» غیر صحیح و «کلمه» درست  
است.

در صفحه ۲۲۵ در جمله شرط «لو یکن حاضرأ...»، دو اشتباه وجود دارد: نخست اینکه  
بدون جزا است، دوم اینکه حرف شرط «لو» اغلب بر فعل ماضی می آید و در صورت  
دخول بر مضارع، جازم نیست. ( / )

در صفحه ۲۲۵، واژه «الحان» دو بار در یک صفحه آمده، ضمن اینکه معنی صحیح آن،  
( / )

«موضع بیع الخمر و حانوت الخمار» است. (

/ )

در صفحه ۲۲۵، در «حافات المنن»، فقط لفظ « » معنی شده است.

در صفحه ۲۲۶، واژه «حُمَيَا» به معنی « » « » . (

/ )

در صفحه ۲۲۹، «الشَّان» به معنی «عروق الدَّموع» است نه «الدَّمع» (

) چنان که در لسان العرب، ۱/۱۹۶۱: «مجری الدَّمع إلى العين» و در المعجم الوسيط، ۸

۴۶۹/ : «شؤون العين» به معنی « » آمده است.

در صفحه ۲۳۰، لفظ «الضَّنى» با «ألف» مقصوره صحیح است.

در همان صفحه، در «طرفك صارم» به ذکر معنی «صارم» اکتفاء شده است.

در صفحه ۲۳۲، «الكرم» به معنی « » صحیح است.

در صفحه ۲۳۳، لفظ «كشوف» بدون «أل» و واژه «النَّوال» مقترن به آن است.

در همان صفحه، کلمه «الكشوفات» جمع «الكشوف» است نه «الكشف».

و باز هم در همان صفحه (لطف المعانی)، جمله صله «

» خالی از ضمیر عائد است.

در صفحه ۲۳۵ (المناغيات)، «لام» در «كلمه» با تشدید صحیح است نه با سکون.

۲۲. در بعضی جملات، جمله معترضه «تعالی» پس از لفظ جلاله «الله» بین دو خط تیره

قرار گرفته و در برخی متون این امر رعایت نشده است. این ناهماهنگی به ویژه در

» «بسیار مشهود است.

۲۳. در بسیاری موارد، علامت‌های نگارشی رعایت نشده است؛ که به ذکر نمونه‌هایی از

بارزترین آنها اکتفا می‌شود:

در صفحه ۳۱ (شماره ۱)، باید بین دو کلمه «الحسم» و «الإفناء» علامت تفسیری (: ) واقع

شود.

در صفحه ۳۵، پاراگراف ۳، جمله با «كذلك البسط» تمام می‌شود؛ لذا باید پس از آن،

علامت پایان ( . ) بیاید.

در همان صفحه (القرب والبعء): چرا بین فعل «يسمع» و مفعول آن «الخبر» علامت پایان

( . ) آمده است؟

در صفحه ۳۶ (القهر واللفظ)، علامت ویرگول (،) بین «وإلی حدّ» زائد است.  
 در صفحه ۴۷ (شماره ۶)، علامت «:» بین «الثالث» و «صحیح نیست»  
 در صفحه ۴۹، سطر آخر، در ترکیب [ « ] « ] باید بدین گونه  
 علامت گذاری شود: « بالله - تعالی - .»  
 در صفحه ۵۴، پاراگراف ۵، پاراگراف «إنما یستقیم...» باید خارج از گیومه («») قرار  
 گیرد.

در همان صفحه پاراگراف ۷، کلمه «أما» نباید درون گیومه («») قرار گیرد.  
 در صفحه ۷۵، پاراگراف آخر، ویرگول پس از «أضعف الصبر» و «فوقها» زائد است.  
 در صفحه ۸۴، سطر آخر، جملات معترضه بین دو خط تیره واقع می شوند؛ حال آنکه  
 در مورد «عزّ و جلّ» این امر رعایت نشده است. علاوه بر آن، بین فعل و فاعل «حضّ الله» و  
 مفعول «عباده» با ویرگول فاصله افتاده است.  
 در صفحه ۹۴، پاراگراف ۱، شماره بالای واژه «معترض» برای ارجاع به پاورقی، باید ۳  
 باشد نه ۲.

در صفحه ۱۶۰، پاراگراف ۳، نقطه بین «الدّارانی» و فعل «یقول» زائد است.  
 در همان صفحه (أبو الحسن التّوری)، پس از فعل «قیل له» به جای علامت سؤال (؟) باید  
 علامت نقل قول (: ) قرار گیرد؛ همان گونه که پس از «قال» نیز به این علامت نیاز است.  
 در صفحه ۱۷۰، سطر ۲، ویرگول (،) بین موصوف و صفت (الشّرکین اللّذین) فاصله  
 انداخته است.

## موارد ترجیحی

علاوه بر آنچه از نقاط ضعف و اشکالات نوشتاری و در رأس همه آنها نکات نحوی  
 به آنها اشاره شد، در این کتاب مواردی نیز وجود دارد که در ساختار اشتباه به نظر نمی رسد  
 اما اگر تغییر و تحوّل در آنها صورت گیرد، موجه تر و شایسته تر است؛ از جمله:  
 در صفحه ۱۶، پاراگراف ۳، جمله «...»

« زیباتر و سلیس تر می شود. ....»

در صفحه ۱۷، پاراگراف آخر، تکرار یک فعل در یک جمله به صورت متوالی، از  
 عوامل خلل به فصاحت جمله به شمار می رود. در جمله «

« می توان به جای «جاءت معه» ترکیب » « را قرار داد تا از تکرار فعل جلوگیری شود.

در صفحه ۱۸، سطر ۱، در جمله « ... » « بهتر است که مفعول‌له در انتهای جمله واقع شود: »

در صفحه ۱۸، پاراگراف ۲، « کثیر من الشيوخ » از « شیوخ کثیرین » زیباتر است.

در صفحه ۱۹، پاراگراف ۲، می توان ترکیب « » را به این صورت تصحیح کرد: «

در صفحه ۱۹، پاراگراف آخر، جمله «طالب الحق یلزمه» به صورت «یلزم علی طالب الحق» زیباتر است.

در صفحه ۴۱، در بیان ترتیب موارد مختلف بهتر است از حروف عطف مناسب استفاده شود. همچنین، پس از ذکر «أولها الإنتباه» به جای « بهتر است آورده شود: » « سپس بعد از آن «ثم» بر « آمده است.

در صفحه ۴۸، در تقسیم بندی توبه کنندگان، بهتر است ابتدای هر طبقه با کلمه واحدی آغاز شود. این امر در این بخش رعایت نشده است؛ چنان که « و « با «تائب» شروع شده اما پس از « « فعل «أن یتوب» آمده است.

در صفحه ۵۰ (المصطلحات، شماره ۶)، در «فی سلك الرجوع عنه تعالی» اگر «إليه» افزوده شود، جمله کامل تر می شود.

در صفحه ۶۲، در جمله «یزداد الله حباً و له توجّهاً»، تقدّم دو تمییز «حباً» و «توجّهاً» زیباتر به نظر می رسد: «یزداد حباً بالله و توجّهاً له». به خصوص اینکه جار و مجرور «له» بر عاملش «توجّهاً» مقدّم نمی شود.

در صفحه ۶۶، جمله « » « بهتر است به این صورت تصحیح شود: « » « (ضمیر «ها» در «عندها» به «نفس» برمی گردد).

در صفحه ۹۰ (ترجم النصوص ۲)، «و بمعناه قال السرى السقطى يعنى أن يكون» روان و سلیس نیست؛ به این شکل بهتر است: «قال السرى السقطى فى معناه أن يكون...».

در صفحه ۹۱، سطر آخر، جمله «



- السراج الطوسی، أبونصر. بی تا. اللمع. تحقیق و تعليق. الذکُور عبدالحلیم محمود. :
- العقيلي الهمداني، بهاءالدین بن عقيل. ۱۳۶۶ هـ. ش. شرح ابن عقيل. شرح محمد محبي الدین عبدالحميد. ج ۱ و ۲. چ ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- المصري، ابن منظور. ۱۴۲۶ هـ. ق / ۲۰۰۵ م. لسان العرب. ج ۱ و ۲. :
- معلوف، لويس. ۱۳۶۲ هـ. ش. ۱. تهران: انتشارات اسماعيليان.